

ابن عباس<sup>۱</sup> اینگونه نقل کرده است: پادشاهی به شکل ناشناس در بین مردم به بررسی وضعیت آنها می پرداخت. به مردی برخورد کرد که گاو سه برابر گاوهای دیگر شیر داشت. شاه تصمیم گرفت گاو او را غصب کند. فردای آن روز شیر گاو کم شد و مرد گفت: حتماً شاه تصمیم به ستم گرفته است. شاه پس از شنیدن سخنان آن مرد، از تصمیم خود بازگشت. ابشیهی در ادامه می گوید:

مشهور است که در کشور مغرب زنی نیشکرهای بسیار خوبی داشت که با تصمیم حاکم برای افزایش مالیات، محصول نیشکر آن زن کم شد. ابشیهی در پایان نتیجه گرفته است: «وهكذا تتعدى سرائر الملوك وعزائمهم ومکنون ضمائرهم إلى الرعية إن خيراً فخير وإن شراً فشر». اینگونه است که نیت پادشاهان به مردم سرایت می کند، اگر خیر باشد، مردم خیر می بینند و اگر شر باشد، دچار آفت می شوند.

طرطوشی (۱۲۸۹: ۴۶) داستان بالا را این گونه نقل کرده است: در اسکندریه برکه ای پر از ماهی دیدم که با ستم شاه، تعداد ماهی ها کاهش یافت. همچنین از پیرمردی نقل می کند که این اتفاق برای یک درخت خرما رخ داده است.

این حکایت با کمی اختلاف در بسیاری از منابع عربی از جمله بدائع السلك، (ابن ازرق، بیتا: ۲۲۷)، البداية و النهاية (ابن کثیر، ۱۴۰۸: ۳۲۹/۹)، «تاریخ الامم»، (طبری، ۱۳۸۷: ۲۷/۵)، حياة الحيوان (دمیری، ۱۴۲۴: ۲۱۵/۱) و المجلس الصالح (نهروانی، ۱۴۲۶: ۳۹۷) دیده می شود.

در منابع فارسی در کتاب جوامع الحکایات (عوفی، ۱۳۶۳:

۱ بعید نیست که ابن عباس (عموی پیامبر<sup>ص</sup>) این داستان را از شاهان ایرانی نقل کرده باشد زیرا در صحرای عربستان حکومت مستقل و مرکزی وجود نداشته است، به علاوه اسناد و شواهد تاریخی نشان می دهد که مردم مکه و مدینه با حکایات ایرانی و اخبار شاهان آنها آشنا بوده اند: «نصر بن حارث از شیاطین قریش بود که پیامبر<sup>ص</sup> را آزار می رساند و آشکارا با او دشمنی می کرد. پیشتر به حیره رفته و احادیث شهریاران فارس و احادیث رستم و اسفندیار را آموخته بود. چون پیامبر<sup>ص</sup> در مجلسی می نشست و مردمان را ذکر خدای می فرمود، پس از پیامبر<sup>ص</sup> بر جایش می نشست و می گفت: ای قوم قریش! سخن من نیکوتر از سخن اوست، نزد من آئید تا شما را حدیثی نیکوتر از آن او برخوانم. آنگاه ایشان را از شهریاران فارس و رستم و اسفندیار، حکایت می گفت و سپس می پرسید: سخن محمد در چه چیز از آن من نیکوتر است؟» (ابن هشام، ۱۹۵۵: ۳۲۰/۱؛ همچنین نک: آذرنوش، ۱۳۷۴: ۲۳۹).

ابن عباس از داستان های ایرانی بویژه داستان های مربوط به شاهان ایرانی به قدری اطلاع داشته است که ایرانیان مقیم حجاز داستان رستم و اسفندیار را از او می پرسیده اند. (آیدانلو، ۱۳۹۲: ۴۳-۴۴).

## بازتاب ستم‌ستیزی ایرانیان باستان در شاهنامه فردوسی

وحید سبزیان پور

عضویت علمی دانشگاه رازی  
wsabzianpoor@yahoo.com

دهخدا (۱۳۵۲: ۹۰) عبارت «اذا تغیر نیة السلطان فسد الزمان» را از علی<sup>ع</sup> نقل کرده است. معلوم نیست که دهخدا این عبارت را از چه منبعی نقل کرده زیرا در نهج البلاغه نیامده است. این عبارت عربی در یک داستان منسوب به ایرانیان آمده است؛ وراوینی (۱۳۶۶: ۵۹-۶۸) داستان زیر را در مرزبان نامه ذیل عنوان «داستان خره‌نماه با بهرام گور» به شرح زیر نقل کرده است:

بهرام گور به صورت ناشناس، بر مردی به نام خره‌نماه وارد می شود. میزبان که بهرام را نمی شناسد، پذیرایی شایسته ای از او به عمل نمی آورد. بهرام مکدر شده، تصمیم به افزایش مالیات او می گیرد. پس از این تصمیم بهرام، دختر میزبان به پدر خبر می دهد که شیر گوسفندان کاهش یافته، خره‌نماه علت آن را ستم حاکم می داند و این عبارت عربی را به زبان می آورد: «إذا همَّ الوالی بالجور أو عمل به أدخل الله النقص فی أهل مملکتہ فی الأسواق والزرور والضروع وكل شیء، وإذا همَّ بالخیر والعدل أو عمل به أدخل الله البرکة فی أهل مملکتہ كذلك». اگر حاکم قصد ستم کند و یا اقدام به ظلم کند، خداوند نقصان را در میان مردم، بازار، کشت و زرع، شیر چارپایان و همه چیز قرار می دهد و اگر نیت کار خیر کند و یا اقدام به آن کند، خداوند برکت را در مردم کشورش قرار می دهد. خره‌نماه در پذیرایی از بهرام تجدید نظر می کند، بهرام نیت خود را تغییر می دهد. با تغییر نیت بهرام، دوباره شیر گوسفندان افزایش می یابد. ابن عربشاه (۱۴۲۱: ۵۴) این داستان را با کمی اختلاف از بهرام گور نقل کرده است.

ابشیهی (متوفای ۸۵۲) (۱۴۱۹: ۱۱۴) این داستان را از

۷۰-۷۱) و اخلاق محسنی (واعظ کاشفی، بی تا: ۴۴) با کمی اختلاف به «قباد»؛ در راحة الصدور (راوندی، ۱۳۸۵: ۷۷ و ۷۶) به انوشروان، در روضه خلد (مجد خوافی، ۱۳۹۲: ۲۵) به خسرو پرویز، و در آداب الحرب و الشجاعة (فخر مدبر، ۱۳۴۶: ۶۸-۶۹) به مأمون نسبت داده شده است.

سایر ادبا نیز این حکایت را با کمی اختلاف بیان کرده‌اند: نک: منتخب روتق المجالس، ۱۳۵۴: ۸۹-۹۱)، جامع التمثیل (حبلرودی، ۱۳۹۰: ۶۰۱-۶۰۹).

اما شیوه بیانی فردوسی و توصیفات او در شاهنامه قابل تأمل است. خلاصه داستان در شاهنامه چنین است: روزی بهرام گور در ضمن شکار، از سپاهیان خود دور ماند و در بیابان زنی را دید که سبوی آبی بر دوش دارد: زنی دید بر کتف او بر سبوی

ز بهرام خسرو پوشید روی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۶۲/۲)

زن بی آنکه بهرام را بشناسد، او را به خانه می برد و از همسر خود می خواهد که از او پذیرایی کند، بهرام از زن، درباره شاه (که خود اوست) می پرسد. زن از ستم های شاه و کارگزاران او داد سخن می دهد. بهرام با خود فکر می کند که این مردم قدر دادگری او را نمی دانند و باید با آنها ستم و خشونت کرد تا قدر عدالت را بدانند:

چنین گفت پس شاه یزدان شناس

که از دادگر کس ندارد سپاس

در شتی کنم زین سخن ماه چند

که پیدا شود داد و مهر از گزند

بهرام با این فکر می خوابد، صبحگاهان وقتی زن می خواهد شیر گاو را بدوشد، متوجه می شود که پستان گاو، خشک شده و شیری ندارد. زن به شوهرش می گوید: شاه تصمیم به ستم گرفته است زیرا شیر گاو خشک شده است:

چنین گفت با شوی کای کدخدای

دل شاه گیتی دگر شد به رای

ستمکاره شد شهریار جهان

دلش دوش پیچان شد اندر نهران

مرد از زن می پرسد که ستم شاه چه ربطی به خشک شدن

شیر دارد؟ زن در پاسخ می گوید: اگر شاه قصد ستم کند، آنقدر بلا و مصیبت بر سر مردم می ریزد که خورشید و ماه هم که مظهر خیر و زیبایی هستند، مایه ضرر و زیان مردم می شوند، محصولات لبنی کاهش می یابند، مشک بوی خود را از دست می دهد، مظاهر زنا و ربا خواری در انظار عمومی رواج پیدا می کند، آنها که باید منبع رحم و مروت باشند، سنگدل و بی رحم می شوند، ناامنی و خطرهای مختلف، مانند گرگ، زندگی مردم را به خطر می افکند، تا آنجا که تخم پرندگان هم نابود می شود و خردمندان از ترس بی خردان، ترک وطن می کنند:

چو بیدادگر شد جهاندار شاه

ز گردون نتابد به بایست ماه

به پستانها در شود شیر خشک

نبوید به نافه درون نیز مشک

زنا و ربا آشکارا شود

دل نرم چون سنگ خارا شود

به دشت اندرون گرگ مردم خورد

خردمند بگریزد از بی خرد

شود خایه در زیر مرغان تباه

هر آنکه که بیدادگر گشت شاه

بهرام با شنیدن این سخنان، از تصمیم خود پشیمان می شود، بلافاصله شیر گاو را سرازیر می گردد و زن اعلام می دارد که شاه نیت عدل و انصاف کرده است:

چو بهرامشاه این سخن ها شنود

پشیمانی آمدش ز اندیشه زود

ز پستان گاوش بیارید شیر

زن میزبان گفت کای دستگیر

تو بیداد را کرده ای دادگر

و گرنه نبودی و را این هنر

فردوسی در داستان سیاوش نیز به این مضمون اشاره کرده می گوید: در اثر ستم شاه، همه نیکی ها پنهان می شود، کارها از مسیر عادی خود خارج می شود، چار پایان و پرندگان عقیم و ناتوان می شوند، آبهای گوارا چون قیر، آلوده و کثیف می شوند، چشمه های حیات بخش خشک می شوند و در یک کلام به سبب حاکمیت نادرستی و ناراستی، از همه جهت کمبود و

نقصان غالب می‌شود:

زیب‌دادی شهریار جهان

همه نیکویی باشد اندر نهان

نزیاد به هنگام در دشت گور

شود بچه باز را دیده کور

نبرد ز پستان نخجیر شیر

شود آب در چشمه خویش قیر

شود در جهان چشمه آب خشک

نگیرد به نافه درون بوی مشک

ز کژئی گریزان شود راستی

پدید آید از هر سوی کاستی

(همان: ۳۱۵/۱)

آنچه در اینجا شایسته تأمل است دو نکته است:

الف: این تفکر در ایران باستان وجود داشته که ستم موجب خشکسالی، انواع بلا و مصائب گوناگون است. دلیل ماسخنان حکیمانه‌ای است که در منابع عربی از ایرانیان باستان نقل شده از جمله:

۱- انوشروان به بزرگمهر گفت: چه چیزی بیشترین ضرر را به مردم می‌رساند؟ بزرگمهر پاسخ داد: «تغییر رأی السلطان فی رعیتة و إضمار الحیف لهم و الجور علیهم.» (ابن ابی الحدید، ۱۹۸۸: ۴۵۲۵/۱۶) (تغییر نظر سلطان، در مورد مردمش و ظلم و ستم به آنان).

۲- بزرگمهر گفته است: إذا هم الإمام بظلم ارتفعت البركة. (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۲۰۶/۱)؛ ترجمه: هرگاه حاکم نیت ستم کند، برکت از میان می‌رود.

۳- از پندهای ایرانی: إذا لم یکن العدل غالباً علی الجور، لم یزل تحدث ألوان البلاء و الافات. (ابن مسکویه، بی تا: ۱۵) ترجمه: وقتی عدالت غالب بر ستم نباشد، همواره انواع بلا و مصیبت نازل می‌شود.

۳- قالت الفرس: لیس شیء لتغییر نعمة و تعجیل نقمة أقرب من الإقامة علی الظلم (همان: ۱۵) هیچ چیز برای تغییر نعمت و تعجیل در نزول بلا، نزدیک‌تر از ستمکاری نیست.

۴- در منابع عربی، عبارت زیر از سخنان بزرگمهر نقل شده: «... و الجور مفسدة ... و إذا بسط الجور فسد سلطانه.»

(راغب اصفهانی، ۱۴۲۰: ۲۲۷/۱) بزرگمهر: ستم موجب فساد است ... و اگر ستم ورزی نماید حکومتش تباه می‌گردد.

بر ننگین انگشتر ستم نیز نوشته شده بود:

«الهزل مبغضة و الکذب منقصة و الجور مفسدة» (طرطوشی،

۱۲۸۹: ۱۸۸) شوخی، خشم‌آور است؛ دروغ، کاستی به بار می‌آورد و ستم، موجب فساد است.

۵- «وقع أنوشروان إلی صاحب خراجة: «ما استغزر

الخراج بمثل العدل، و لا استنزر بمثل الجور.» (ابن عبدربه، ۱۴۰۴:

۳۰۶/۴) انوشروان در توقیع به متصدی مالیات خود نوشت: هیچ

چیز به مانند عدالت، در آمد دولت را زیاد نمی‌کند و هیچ چیز

مانند ستم، آن را اندک نمی‌گرداند.

۶- رفع إلی کسری أنوشروان أن عامل الأهواز قد جنی من

المال ما یزید علی الواجب، و أن ذلک یجحف بالرعايا، فوقع: رد

هذا المال علی هؤلاء الضعفاء، فإن تکثیر الملک بظلم رعیتة

بمنزلة من یحصن سطوحه بما اقتلعه من قواعد بنیانه.» (زمخشری،

۱۴۱۲: ۳۱۱/۳)، به انوشروان نوشته شد که کارگزار تو در اهواز،

مقدار بیشتری از آنچه که باید، از مردم مالیات گرفته و این

مسئله، ستم به مردم است. انوشروان نوشت: آن مال را به آن افراد

ضعیف برگردان؛ چرا که افزایش اموال شاه، با ستم به مردم، به

منزله این است که شاه، بام خانه‌اش را با آنچه که از پایه‌های آن

برمی‌دارد، محکم کند.<sup>۲</sup>

ب: نکته دیگر قدرت بیان، ایجاز شگرف، تعابیر کم‌نظیر

و توصیفات جامع و مبتنی بر واقعیتی است که در اشعار حکیم

طوس دیده می‌شود، فردوسی پیامدهای ظلم و ستم شاهان

یعنی «زنا، ربا، خشکسالی، ناامنی، بیرحمی، کاهش تولیدات

دامی و کشاورزی، محو خیر و برکت، غلبه دروغ و ناراستی

و فرار خردمندان» را در کمتر از ده بیت به گونه‌ای ترسیم کرده

که اگر کسی در روزگار ما بخواهد آن را توصیف کند، با وجود

همه پیشرفت‌های علمی و سیستم‌های برق‌آسای اطلاع‌رسانی

و بمباران اطلاعاتی و پژوهش‌های گسترده، توفیقی به اندازه

این چند بیت نخواهد داشت. بی‌تردید یکی از دلایلی که

۲ پادشاهی که طرح ظلم افکند پای دیوار ملک خویش بکند

از رعیت شهی که مایه ریود بن دیوار کند و بام اندود

هر آن بوم و برکان نه آباد بود تبه بود و ویران ز بیداد بود

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۰۶)

موجب شده است به فردوسی لقب حکیم دهند، واقعیت‌نگری، شناخت درست حقایق و باریک‌بینی است که پس از بیش از ۱۰۰۰ سال هنوز هم موجب شگفتی است.

### فهرست منابع

- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۴، راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی، تهران: توس.
- آیدانلو، سجاد، ۱۳۹۲ «گواهی دیگر بر شهرت داستان رستم و اسفندیار در عربستان اوایل دوره اسلامی»، گزارش میراث، دوره دوم، سال هفتم، شماره یکم و دوم، فروردین و تیر، ص ۴۳ و ۴۴.
- الأبشیهی، شهاب‌الدین محمد بن أحمد بن منصور أبو الفتح، ۱۴۱۹ق، المستطرف فی کل فن مستطرف، بیروت: عالم‌الکتب.
- ابن ابی‌الحدید، أبو حامد عزالدین (المتوفی: ۶۵۶هـ) (۱۹۸۸م)، شرح نهج البلاغة، المحقق: محمد أبو الفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن الأزرق، محمد بن علی بن محمد، بی‌تا، بدائع السلك فی طبائع الملك، المحقق: علی سامی النشار، العراق: وزارة الإعلام.
- ابن عبد ربه، أبو عمر، شهاب‌الدین أحمد بن محمد، ۱۴۰۴ق، العقد الفريد، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن عربشاه، أبو محمد أحمد بن محمد، المعروف، ۱۴۲۱ق، فاکهة الخلفاء ومفاکهة الظرفاء، حققه و علق عليه: أيمن عبد الجابر البحیری، دار الآفاق العربیة.
- ابن کثیر، ابو الفداء، (۱۴۰۵-۱۹۸۵)، البداية و النهاية، مكتبة المعارف، بیروت.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد، بی‌تا، الحکمة الخالدة، تحقیق عبدالرحمان بدوی، بیروت: دار الأندلس.
- ابن هشام، ابو محمد عبد الملك، ۱۹۵۵م، السيرة النبوية، تحقیق مصطفی السقا، مصر.
- حبله رودی، محمدعلی، ۱۳۹۰ش، جامع التمثیل، مصحح: حسن ذوالفقاری، انتشارات معین.
- الدیمیری، کمال‌الدین، ۱۴۲۴ق، حیاة الحیوان الکبری، ج ۲، حواشی و مقدمه: أحمد حسن بچ، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۵۲)، امثال و حکم، تهران، انتشارات
- امیرکبیر، چاپ سوم.
- الراغب الأصفهانی، أبو القاسم الحسین بن محمد، ۱۴۲۰ق، محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء، بیروت: شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم.
- راوندی، محمد بن علی بن سلیمان، ۱۳۸۵ش، راحة الصدور و آية السرور، تصحیح محمد اقبال، انتشارات اساطیر.
- زمخشری، أبو القاسم محمود بن عمر، ۱۴۱۲ق، ربیع الأبرار و نصوص الاخیار، بیروت، مؤسسة العلمیة.
- سعدی، ۱۳۶۸ش، بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی.
- سنایی غزنوی، ۱۳۸۳ش، حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، تصحیح و تحشیة مدرس رضوی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- الطبری، محمد بن جریر، ۱۳۸۷ش، تاریخ الأمم و الملوك، بیروت: دار التراث.
- الطرطوشی، أبو بکر محمد بن محمد ابن الولید الفهری، ۱۲۸۹ق، سراج الملوك، مصر.
- عوفی، سدیدالدین محمد، ۱۳۶۳ش، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، به کوشش جعفر شعار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- فخر مدبر، محمد بن سعید، ۱۳۴۶ش، آداب الحرب و الشجاعة، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران: انتشارات اقبال.
- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶ش، شاهنامه، بر مبنای چاپ مسکو، تهران: هرمس.
- مجد خوافی، ۱۳۹۲ش، روضة خلد، پژوهشی در منابع و مأخذ، سبزیان پور، وحید و سارا حسنی، انتشارات یار دانش.
- منتخب رونق المجالس و بستان العارفين و تحفة المریدین، ۱۳۵۴ش، به تصحیح احمدعلی رجائی، انتشارات دانشگاه تهران.
- النهروانی، أبو الفرج المعافی بن زکریا بن یحیی الجریری، ۱۴۲۶ق، المجلس الصالح الكافي والأنیس الناصح الشافی، المحقق: عبد الکریم سامی الجندی، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- واعظ کاشفی، ملا حسین، بی‌تا، اخلاق محسنی. چاپخانه صفدری، بمبئی.
- وراوینی، سعد‌الدین، ۱۳۶۶ش، مرزبان نامه، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپخانه خرمی.